

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه السّلام به عنوان در تتمّه و در

ذیل مطالب گذشته می فرمایند و اذا فوّض العبد تدبیر

نفسه على مدبره هانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا اگر بنده امور

خود را از ناحیه خدا بداند مصائب دنیا بر او آسان

خواهد شد.

در مجالس گذشته صحبت بر این بود که نظام

عالم، نظام تعلّقات و نظام ارتباطات است. هر

شخصی که در این دنیا پا به عرصه وجود می گذارد

همراه با این مطلب تعلّقاتی برای او بوجود می آید.  
در وهله اول تعلّق به خود در عالم طفولیت و  
بعد همین که کم کم پا به رشد می گذارد، تعلّق به  
اطرافیان و به جوانب می آید. در وقتی که دنیا می آید  
هیچ تعلّقی ندارد و خیلی تعلّق، تعلّق بسیط و صافی  
است؛ بدور از زنگارها و بدور از هوی ها. بچه وقتی  
که دنیا می آید فقط وجود خود را عرضه می کند،  
چیز دیگری همراه با خود به این دنیا نمی آورد و کم  
کم به تنها کسی که تعلّق پیدا می کند مادر اوست  
چون مادر او رفع حوائج او را می کند به کس دیگری  
تعلّق ندارد. افکار او و آراء او و نظرات او تماماً افکار  
و نظرات بی تعلّقی و توحیدی است، ارتباطاتی که  
دارد این ارتباطات همه توحیدی است.

هیچوقت دیده اید بچه های کوچک بر اساس  
روابط اجتماعی و معیارهای اجتماعی با همدیگر  
عُلقه برقرار کنند؟ مثلاً چون این بچه، ثروت زیادی  
در خانواده اوست به این خاطر با او ارتباط برقرار  
کند! بازی که می خواهد بکند بسراغ این یا چون  
این بچه هوش و استعداد بیشتری دارد بچه های

دیگر بر این اساس با او روابط برقرار کنند! یا این بچه چون لباس زیباتر و قشنگتری پوشیده اطفال دیگر بر این اساس با او ارتباط و روابط و دوستی و محبت برقرار کنند! هیچ اینها نیست، هیچ این مسئله وجود ندارد. فقط و فقط ارتباط بر اساس خود وجود اوست، بر اساس خود حیات و خود زیست اوست، بر اساس خود خلقت اوست بر این اساس است. کم کم که این طفل بزرگ می شود به واسطه تربیت و فرهنگ خارج از خود به یک ارزشهایی در ذهن خود و در نفس خود تعلق پیدا می کند.

فرهنگ خارج از خود، نگاه می کند می بیند اهل منزل با یک معیارهایی ارتباط با افراد پیدا می کند آنها را فرامی گیرد می بیند روابط بر اساس یک مسائل اعتباری است آنها را به عنوان یک ارزش حقیقی تلقی می کند و ملاک قرار می دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند انی احبُّ مِنَ الصَّبِّانِ اربعَ چهار چیز را من از اطفال دوست دارم، چهار خصلت اول اینکه انهم الباکون، گریه می کنند این گریه حالت ترحم است و دوم اینکه یعمرون ثم

يَخْرَبُونَ ديدید منزل می سازند؟ جایی را می سازند با گل و خاک و از این چیزها و همینکه ساختند تمام شد یک مرتبه با لگد می زنند همه را خراب می کنند

يَعْمُرُونَ ثُمَّ يَخْرَبُونَ و یکی هم علی التراب يجتمعون و با خاک بازی خیلی می کنند. چون خاک هیچ نوع جنبه تعلقی در او نیست، از نقطه نظر اشیاء جاذبه و جالبه خاک هیچ جهتی را ندارد و بهتر است انسان در هنگام نماز بر خاک سجده کند یعنی افضل موارد سجده خاک است. اول خاک است و بعد سنگ است و بعد به ترتیب، چوب و ... در آن حدی که انسان مجاز است غیر از ملبوسات و غیر از مأكولات و غیر از معدنیات انسان سجده کند. حتی بزرگان در زمانهای سابق در سجاده‌های خودشان به جای مُهر خاک قرار می دادند و یک مقدار خاک قرار می دادند و سجده بر خاک می کردند و همینطور مستحب است انسان بینی خود را هم روی خاک بگذارد و حتی تربت سیدالشهداء را هم در زمانهای سابق به کیفیت فعلی نمی بردند. یک مقدار از خاک خود آن زمین را به عنوان سجده‌گاه در درون یک کیسه‌ای

قرار می‌دادند و افراد آن را باز می‌کردند در سجاده خودشان و بر همان سجده می‌کردند و این تاثیرش بیشتر است و توصیه می‌کردند در بعضی از موارد و در بعضی اربعینات که به این کیفیت عمل کنند.

این خاک جنبه بی‌تعینی دارد، حالا دیگر آمده‌اند مهر درست کردند و آن را می‌سایند و نرم می‌کنند و ... بعضی که می‌خواهند مهر بردارند می‌گردند صاف‌ترش را پیدا کنند که با مزاج سازگارتر باشد! و دیگر نقوشی روی آنها حک می‌کنند، اینها هیچکدام صحیح نیست. گرچه خب اسماء، اسماء متبرکه است ولی روی مهر نباید اسم پیغمبر و امیرالمؤمنین و اینها را قرار داد. در هنگام نماز توجه مصلی باید فقط به خدا باشد و بس. روی مهر نوشتن صحیح نیست حالا چه اسم رسول خدا یا امیرالمؤمنین یا سیدالشهداء. مصلی در هنگامی که چشمش به مهر می‌افتد نباید به نقش نظر کند و نقش در چشم او و در دیدگان او ظاهر بشود. خاک باید ببیند. منتهی از باب تبرک تربت سیدالشهداء مزیت دیگری دارد و مرحوم آقا حتی وقتی که ما مهرهایی

در منزل داشتیم و این مهرها مال مشهد بود و نوشته بود فرض کنید تربت امام رضا علیه السّلام ایشان می فرمودند به ما که همه آنها را گل کنید و بریزید در باغچه، آن تربتی که مستحب است و به آن دستور است فقط تربت سیدالشّهداء است. یعنی اگر شما از خود مدینه که این خاک مدینه خاک جدّ سیدالشّهداء است دیگر، و رسول خدا بر سیدالشّهداء افضل است دیگر، او پدر همه ائمه است و ولایت ائمه از ناحیه رسول خدا اخذ می شود و آنها هر چه دارند از رسول خدا دارند، حتی خاک مدینه را شما سجده گاه خودتان قرار بدهید هیچ مستحب نیست، اصلاً مستحب نیست، آنچه که هست فقط تربت سیدالشّهداء است که حساب و کتاب دیگری دارد و این خواست خداست و خدا اینطور قرار داده است. حالا آن حضرت چه کرده و چه تاثیری در عالم وجود بوجود آورده و چه تحولی از خود قرار داده آنها را دیگر ما نمی دانیم، همینقدر می دانیم که راه ما برای رسیدن به خدا از طریق سیدالشّهداء علیه السّلام است.

حالا دیگر بلند می‌شوند می‌آیند این مهرها را  
یک جور دیگرش می‌کنند، نمی‌دانم درستش  
می‌کنند، پلاستیک می‌گذارند و ... یک جا دیدم در  
مشهد بود؟ کجا بود؟ نوشته بود مهری که نمی‌دانم  
شک را از بین می‌برد! رفتیم در مغازه گفتیم آقا این  
چیست؟ مهری که شک را از بین می‌برد؟ گفت یک  
دستگاه دارد هر وقت کسی سجده کند شماره  
می‌اندازد، گفتم بسیار خوب، بسیار خوب پس یک  
چیزی هم درست کنید برای اینکه یک وقت  
تسبیحات را هم آدم کم و زیاد نگوید و عرض کنم  
یک شماره کتور هم برای سبحان ال له فرض کنید  
درست کنید و یک تصحیح الحمد لله و ... تمام اینها  
همه باطل است و تمام اینها دور شدن از خداست.  
انسان نماز را با شک بخواند چه اشکالی دارد؟ برای  
شک در اسلام حکم آمده است.

شک بین ۱ و ۲ باطل است. شک بین ۲ و ۳  
باطل است. شک بین ۳ و ۴ بنا را بر اکثر انسان  
می‌گذارد نماز را می‌خواند و یک رکعت هم بعد  
می‌خواند حکم این آمده.

کنتور گذاشتن و شماره انداختن و اینها در دستوراتی است که آمده اضافه شده این دیدگاه، دیدگاه ظاهر به عبادات است، توجه می‌فرمایید؟ دیدگاه ظاهر است و دیدگاه توجه به رکعات و اینها است، دیدگاهی که رسول خدا آورده الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقَىٰ دِيدَانِيٍّ است که انسان وقتی مشغول نماز می‌شود اصلاً نداند چند رکعت خوانده، اصلاً متوجه نشود که دو رکعت بوده یا سه رکعت بوده بله از آنجایی که به طور عادی و بطور متعارف انسان متوجه می‌شود که بالاخره یک رکعت خوانده آمدند این را مبنا قرار دادند و بعد بر اساس این مسئله احکامی را وضع کرده‌اند احکام شک را وضع کردند و انسان بر طبق آن احکام عمل می‌کند و نمازش هم صحیح است.

این نماز نمازی است که مؤثر است، این نماز نمازی است که تأثیر دارد بقیه مسائل همه اینها اضافات است و همه اینها خلاف است، اینها از مسائل من درآوردی است که یک عده عوام به خیال خودشان برای راحت کردن کار مردم آمدند اینها را

وسیله برای کسب و کار دنیا قرار داده اند و تبلیغاتش را هم می کنند، مهر باید صاف باشد، صاف باشد گر چه اشکال ندارد انسان بر همان نقوش نماز بخواند. بعضی ها خب اشکال می کنند ولی خب اشکالی ندارد و نماز هم صحیح است، ولی صحبت در این است همین که شما می خواهید سر به مهر بگذارید آیا چشمتان به این نقوش می افتد یا نمی افتد؟ خاطره ای از این نقوش در ذهن می آید یا نمی آید؟ همین غلط است، این صحیح نیست. انسان غیر از خاک چیزی را نباید ببیند.

علی التراب یجتمعون بچه ها با خاک بازی می کنند. مطلب چهارمی که رسول خدا می فرماید اینست که یختصمون من غیر حقد بدون اینکه حقد و کینه ای در دل داشته باشند با هم دعوا می کنند یعنی دعوا سر هیچی، دعوایی که مردم در دنیا می کنند بر اساس کینه، حقد، مطالب از پیش ساخته و پرداخته بر این اساس است. این می گوید صبر کن تو برای من این کار را کردی حالا من به قدرت برسم پدرت را درمی آورم، آن به این می گوید حالا صبر

کن تو این کار را کردی صبر کن من دستم به تو برسد  
فلان کار را انجام می‌دهم. تمام مسائل عالم دنیا و  
عالم دنائت و رذالت بر اساس مسائل نفسانی و  
گیرهای نفسانی است که انجام می‌گیرد. اما بچه‌ها  
اینجور نیستند، بچه‌ها اینجوری نیستند.

این توپ را زده به آن طرف این با او دعوا  
می‌کند چرا توپ را آن طرف زدی بعد حالا که توپ  
را ... با هم حقد و کینه ای ندارند این می‌گوید چرا  
این طرف آمدی با همدیگر دعوا می‌کنند دو دقیقه  
بعد با هم آشتی می‌کنند یعنی حساب حساب نفس  
نیست تا آنها را گیر بیاندازد و گرفتار کند و تا شخص  
به مقصود نرسد دست از آن گیر نفسانی بر ندارد و  
تا عقده دل را خالی نکند دائماً در فکر باشد.

این می‌شود مبنای توحیدی رسول خدا هم که  
برای توحید آمده است. پس ما باید به این نقطه  
برگردیم ما این نقطه را داشتیم و آمدیم خودمان را  
گرفتار کردیم. ما این مرتبه را داشتیم و در یک  
همچنین موقعیتی همه ما بودیم همه ما بودیم. به قول  
مولانا می‌گوید

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد \*\*\* موسیقی با

موسیقی در جنگ شد

چون به بی رنگی رسی کان برداشتی \*\*\* موس

\*\*\* ی و فرعون دارند آشت \*\*\* ی

این رنگ رنگ تعلّقات است، رنگ

منیت‌هاست و رنگ مسائلی است خارج از دایره

توحید و دایره وحدت. وقتی که انسان سنش می‌آید

بالا این تعلّقات هم کم زیاد می‌شود و در هر سنی

مطابق با همان سن این تعلّقات شکل همان موقعیت

را پیدا می‌کند، شکل همان وضعیت را پیدا می‌کند.

در سن ده سالگی یک نوع تعلّقاتی دارد به دفتر و

مداد و قلم و توپ و وسایل بازی و لعب و اینها دارد.

در پانزده سالگی یک نوع تعلّق دارد، در دوران

نوجوانی تعلّقات او تغییر پیدا می‌کند و به هر مقدار

که انسان پا به سن کهولت بگذارد تعلّقات او قوی‌تر

و شدیدتر و محکمتر و از بین نرفتنی‌تر خواهد شد تا

به سن کهولت که می‌رسد تعلّقات او دیگر تعلّقات

شهوانی در راستای مسائل دیگر است نه در راستای

غرائز جوانی، تعلّقات ریاسات و حکومت کردن‌ها و

از آن خود قرار دادنها است که آنها دیگر از بین نمی‌رود و خدا باید به داد برسد تا اینکه آنها را بتواند از این نفسی که اینها در وجود او مهر شده است و محکم شده و سفت شده و آنها را بخواهد بیرون بیاورد. حاضر است فرزند خود را فدا کند اما از حکومت دست بر ندارد.

مگر هارون نمی‌گفت به مأمون که برای ریاست من هیچ مانعی را نمی‌دانم، اگر تو فرزندم بخواهی در مقابل من بایستی به راحتی تو را کنار می‌گذارم، توی فرزند، یعنی از فرزند می‌گذرد چه برسد از مردم، چه برسد از سایر مسائل. هر چیزی که بتواند در مقابل اقتدار او بایستد می‌آید از بین می‌برد. سیدالشهداء که فرزند رسول خدا را آمدند و کنار گذاشتند و از او گذشتند برای چه؟ برای اینکه مخالف با اسلام قیام کرده است! التفات می‌فرماید یعنی شریرترین فرد زمان به نام یزید می‌آید از بهترین فرد زمان رد می‌شود و او را کنار می‌گذارد و از بین می‌برد و به این شکل درمی‌آورد در نقاب دفاع از اسلام و در نقاب مخالفت با خلیفه مسلمین. عمر

می‌آید و برای بقاء حکومت خود بهترین فرد روی زمین دختر رسول خدا را کنار می‌گذارد و از بین می‌برد و له می‌کند و تکه تکه می‌کند برای مخالفت با بیعت با خلیفه مسلمین چون با خلیفه مسلمین دختر رسول خدا می‌خواهد مخالفت کند ما باید او را کنار بگذاریم! یعنی وقتی که مسئله تعلّقات جلو می‌آید هیچ چیزی دیگر حایش نمی‌شود. وقتی پای نفس جلو می‌آید دیگر معیاری برای خود نمی‌بیند.

فتوا می‌دهند از قاضی گرفته، شریح قاضی فتوا به حلّیت قتل سیدالشّهداء می‌دهد تا سایر افراد و فرماندهان و سربازان و ملت که با یک کیلو، دو کیلو گندم و چند درهم و بعضی از تهدیدات و بعضی از تشویقات اینها برای از بین بردن بهترین افراد می‌آیند و اقدام می‌کنند. می‌بینید تعلّقات چقدر این مسئله مهمی است؟ چقدر این مسئله تعلّقات مسئله خطرناک و هلاک کننده و از بین برنده و نابود کننده سعادت انسان است؟ تمام شد دیگر، تمام شد، کسی که به این مرتبه برسد دیگر تمام دربهای سعادت و خوشبختی را به روی خود می‌بندد مسئله

تعلقات این کار را برای انسان انجام می‌دهد و نعوذ  
بال له و نعوذ بال له که انسان به این مسئله گرفتار  
بشود. نعوذ بال له.

این که مرحوم آقا رضوان ال له علیه اینقدر  
تکیه داشتند بر اینکه شخصی که می‌خواهد تصدی  
کند یک موقعیتی را باید تهذیب نفس کرده باشد و  
از نفس گذشته باشد... مگر گذشتن از نفس به  
حمام رفتن و به مسائل عادی پرداختن است؟  
گذشت از نفس یک مسئله ای است که فقط خدا باید  
دست انسان را بگیرد و چه کسی می‌تواند ادعا کند  
که از نفس گذشته؟ چه کسی می‌تواند ادعا کند؟ چه  
کسی می‌تواند؟

یک فردی بود می‌گفت برای دیدن یک  
شخصی رفتم و از طرف مرحوم آقا حامل یک پیغامی  
بودم، حامل یک پیغامی بودم که باید بر اساس مبانی  
شرع، بر اساس مبانی شرع فردی که در یک همچنین  
موقعیتی قرار می‌گیرد فرض کنید که یک همچنین  
مسئله ای را قبلاً طی کرده باشد، یک مطلبی را  
گذرانده باشد، آن شخص می‌گفت وقتی که من رفتم

و این مطلب را مطرح کردم آنچنان این شخص برافروخته شد و رنگ صورت او قرمز شد و به حالت تحکم و به حالتی گفت نخیر! این مطلب صحیح نیست! چون وضعیت به این نحو است این مطلب در اینجا هیچ جایی ندارد! دیدید؟ مطلب چه بود؟ آقا جان چرا ناراحت می‌شوی بگویید، نه به نظر ما مسئله به این شکل است، دیگر قرمز شدن و برافروخته شدن و با این کیفیت جواب دادن یعنی چه؟ همین دلیلش است، به همین دلیل، و تمام شد، به همین دلیل وقتی که انسان مسئله‌ای بخواهد را برای خدا انجام بدهد و نیت نیت او باشد که دیگر ناراحت شدن ندارد و دیگر پرخاش کردن ندارد.

همین جا خدا می‌آید انسان را محک می‌زند، همین جا و انسان زیرک باید در همین جا بیاید و توقف کند. اگر شخص بنده در یک همچین موقعیتی نبودم و یک همچین مطلبی در مجلسی مطرح می‌شد آیا باز پرخاش می‌کردم؟ یا گوش می‌دادم می‌گفتم ممکن است این طور باشد یا ممکن است نه فلان مطلب به این کیفیت اکتفاء می‌کند نیاز

به تهیه و تهیاً برای فلان قضیه هم نیست. خیلی راحت، ببینید در هر جا خدا برای انسان جا قرار داده، خدا برای انسان ملاک قرار داده، خدا برای انسان مایز قرار داده و اگر این فرد در یک همچنین وضعیتی این گونه عکس العمل نشان می‌داد چقدر برایش خوب بود و چقدر صحیح بود و چقدر برای نفسش مفید بود و چه گذشتی در اینجا انجام می‌داد و چه آمادگی برای مطلب بعد برای او پیدا می‌شد حالا تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

در همه مطالب کیفیت و وضعیت به این منوال است، در همه مسائل وضعیت به این منوال است. در همه جریانات قضیه به این منوال است و انسان باید این ملاک را در طول زندگی ... ما یک مراقبه ای می‌شنویم، خب مراقبه همین است دیگر آقا جان! پس چی؟ ولی ما اینها را کنار می‌گذاریم.

آمدند به بنده گفتند، به شخص بنده، یک شخصی آمد گفت آقا فلان کس در یکی از شهرستانها دارد بر علیه شما کتاب می‌نویسد او گفته من تا به حال گشته‌ام و پنجاه مورد از مواردی که

فلان شخص دروغ گفته، خلاف کرده و بر خلاف آنچه که گفته عمل کرده، جمع آوری کردم دارم می نویسم، گفتم یک صد مورد هم من می گویم اضافه کنید چیزهایی که او نمی داند. بیا اینها را هم بگیر! اینها را هم بخوان و بنویس و اضافه کن. خوب حالا اگر من می آمدم فرضاً می گفتم شما برو پیدا کن، برو بگو بیاید ببینم، دفترچه را پیدا کن، بیا ببینیم چه نوشته و خلاصه ما هم از این طرف جمع بشویم و لشکر را بسیج کنیم و بسیج کنیم بر این طرف و بر آن طرف و ... چی می شد؟

بگیر و ببند و امانش مده \*\*\* بدست من پهلوانش

مده

این از آن طرف لشکر طوس و عرض کنم افراسیاب و اسفندیار راه بیاندازیم، برای چه؟ کشک، خیال، تصورات، گفتم صد مورد اینها نیست آقا جان بیخود ننویس، موارد را من می آیم به تو می گویم.

چون که خودم می دانم **بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ** القيامة، ۱۴ بعد این رفته بود به آن گفته بود و قضیه اصلاً رفته بود پی کارش، اصلاً خراب شده بود تا

حالا هم که ندیدیم، انشاءال له بعد به دستمان برسد،  
اصلاح کنیم خودمان را. حتی اگر این قضیه هم  
بخواهد انجام بشود خب انسان نگاه می کند مطلب  
واقعیت دارد یا نه، به او نباید کار داشته باشد، به این  
باید توجه کند که اگر انسان خطایی انجام داده است  
درست کند خودش را، اصلاح کند خودش را.

این مکتب مکتبی است که راه به انسان یاد  
می دهد الان این مطالبی که شما دارید مشاهده  
می کنید این قضایایی که دارید می بینید، این مطالبی  
که دارید می بینید که منتشر می شود، این از او  
می گوید او از این می گوید، این از او می گوید ...  
اینها واقعاً همین رفقا همین دوستان که در اینجا  
هستند، اینها واقعا بر چه اساسی دور می زند؟ واقعاً  
اینها بر چه اساسی دور می زند؟ بر چه معیاری دور  
می زند؟ بر چه معیاری دور می زند؟ آیا اینها همه  
برای خداست؟ آیا آن کسی که دارد این مقاله را  
می نویسد و دست به قلم می برد خدا در نظرش  
است؟ واقعاً خدا در نظرش است؟ آیا همان موقع که  
مقاله را می نویسد اگر کسی به او بگوید تو که داری

این را می‌نویسی او هم دارد از تو این مطالب را  
می‌نویسد باز هم می‌نویسد؟ می‌گوید خب بیا با هم  
معامله کنیم! تو ننویس ما هم نمی‌نویسیم!

مردم همین هستند، این بنای بر حرکت مردم  
است، این بنای بر بقاء این دنیا است، این دنیا بقایش  
بر همین است، این تعلّقات این تعلّقات خانمان  
برانداز واقعاً خانمان برانداز حالا ما به سایر مسائل  
کار نداریم، این چیزهایی که قطعاً اینها در مسیر  
اهلاک انسان است و در مسیر از بین بردن همه  
استعدادها و آمادگی و امکانات است. آخر آن کسی  
که دارد این نحوه زندگی می‌کند دیگر نماز می‌تواند  
بخواند؟ دیگر حالی برایش هست که بتواند فکر  
کند؟ تمام ذکرش به این است که بیاید که چطوری  
خورده‌ها را بگیرد و در پرونده‌ها جمع کند تا اینکه  
یک روزی به درد بخورد، تمام فکرش بر این است  
که اطلاعات را از موارد مختلف بگیرد و بایگانی  
کند... و این راهم خدمتتان عرض کنم بدترین افراد  
در روز قیامت بر طبق روایت و سخت‌ترین عذابها  
در روز قیامت نصیب آن کسانی است که از کار مردم

بخوانند سر در بیاورند، از اسرار مردم بخوانند سر در بیاورند از آنچه را که هر شخص برای خودش دارد، بالاخره انسان جایز الخطاست، خطا می‌کند، اشتباه می‌کند. بخوانند بروند سر در بیاورند این طرف بروند آن طرف بروند چکار بکنند پرونده درست کنند برای مردم برای موقعیت مردم بخوانند مسئله درست کنند. بدترین عذابها را خداوند قسم یاد کرده است من به این افراد می‌دهم، خدا قسم یاد کرده که من نصیب این گونه افراد خواهم کرد.

خیال نکنید با توجیها ت و این طرف و آن طرف مسائل یک قدری حل می‌شود، نخیر آقا، این مسائل حل نمی‌شود. انسان باید خودش را اصلاح کند این از یک طرف خب بالاخره برای انسان تعلّقاتی بوجود می‌آورد حالا یا تعلّقات تعلّقات شیطانی است همان طوری که عرض شد یا تعلّقات تعلّقات غیر شیطانی. فرض کنید محبتی که خداوند برای انسان نسبت به فرزند قرار داده این شیطانی نیست. این محبت محبت رحمانی است. محبتی که مادر نسبت به فرزند قرار داده این محبت شیطانی

نیست محبتی و تعلّقی که انسان نسبت به رفیق دارد نسبت به صدیقش دارد، اینها همه تعلّقات تعلّقات شیطانی نیست بالاخره تعلّق است بالاخره یک قسم تعلّقی است و یک قسم ارتباطی است و یا فرض بکنید که ابتلائات و مصائبی که هست این از یک طرف که در این قضیه قابل تشکیک نیست.

از طرف دیگر ما قطعاً می‌دانیم که عالم تکوین و عالم خلق مملو از حوادث و قضایا و مسائلی است که گاهاً برای انسان گوارا و گاهاً ناگوار است نسبت به این مسئله هم شکی نداریم و برای همه هم هست برای همه مرض است برای همه صحت است، برای همه ضیق است، برای همه یسر است، اینهایی چیزهایی است که برای همه وجود دارد و مهم در این دنیا گذشت است، نه توقف و نه تأمل، انسان باید از این دنیا بگذرد و بتواند امکانات خود را در این دنیا که عبارت است از عمر و عبارت است از سایر آن امکاناتی که خداوند برای او قرار داده برای آن طرف قرار بدهد و از این امکانات بتواند برای آن طرف، خود را اصلاح کند. نسبت به این مطلب هم

شک نداریم.

حال که اینطور است آنچه را که برای انسان ممکن است موجب تامل و توقف بشود حوادث ناگواری است که برای انسان پیش می‌آید و فکر انسان را به خود مشغول می‌کند مثل امراض، نابسامانی‌ها، گرفتاریها، قطع علائق، فوتها، از بین رفتن موقعیت‌ها، از دست دادن شئون اجتماعی و ... اینها همه مطالبی است که برای انسان پیدا می‌شود افرادی که یکی از مناصب اجتماعی خودشان را از دست می‌دهند، دچار ناراحتی روانی می‌شوند فکری می‌شوند که موقعیت خودش را از دست داده، افرادی که یک کسبی را، یک کاری را از دست می‌دهند می‌نشینند عزا می‌گیرند خیال می‌کنند دیگر دنیا به آخر رسیده خب حالا فردا دو روز دیگر به سر کار می‌رود.

یک روز من برای دیدن یکی از ارحام به منزلشان رفتم در منزلشان بسیاری از آقایان هم بودند و از جمله بعضی از افرادی که خودشان، از افراد معروف به بیان و تبیین مسایل اخلاقی و مسایل

اجتماعی برای افراد بودند از افراد معروف هم بودند. در آن منزل ما نشسته بودیم یکی از آن افراد خیلی ناراحت بود، خیلی ناراحت، با او صحبت می‌کردند آقایان و این شخص معروفی بود با او صحبت می‌کردند اصلاً حال جواب دادن نداشت به او می‌خندیدند خنده بر لبانش نمی‌آمد، یکی گفت که آقا چه شده؟ آقا کشتی‌ات غرق شده که اینطور هستی؟ اول چیزی نگفت ولی بعد گفت که خیلی فکر مرا گرفته، ذهن مرا گرفته این قضیه همین فردا، ذهن مرا گرفته، فرزند من که در فلان وزارتخانه مشغول کار بود الان وزیر عوض شده وزیر دیگری آمده من نگرانی ام این است که ایشان کارش را از دست بدهد اگر این کارش را از دست بدهد چه کار کنیم؟ واقعاً یک خرده به این آقا نگاه کنید ... یعنی این فردی که سالها دارد برای افراد برای مردم از توکل و از تفویض و امثال ذالک .... شما نگاه کنید ببینید چقدر باید ما دور باشیم از مسائل و قضایا که به این نحوه نگاه کنیم. بعد من گفتم آقا جان اگر از دست بده شغلتش را که توی خیابان که نمی‌خواهد

بالاخره می‌آید در منزل خودش شما چرا...؟

گفت نه آقا کسی که توی این مملکت شغل

نداشته باشد دیگر زندگی نمی‌تواند بکند گفتم آقا

من خرجی‌اش را می‌دهم تا وقتی که شغل جدید پیدا

کند، شما نگران این نباش! شوخی کردم با او خیلی

سالها قبل، تقریباً شاید حدود هفده، هجده سال پیش

بود این قضیه، التفات می‌کنید؟ یعنی این قدر انسان

در قبال حوادث و در قبال قضایا باید سست باشد و

ضعیف باشد که به اینگونه بخواهد نسبت به مطالب

نظر بیاندازد؟ اینها مال چیست؟ اینها مال این است

که مطالب در وجود ما قرار نگرفته در وجود بعضی‌ها

... اصلاً روانی می‌شوند بعضی‌ها، اصلاً به سرشان

می‌زند، یک شغل را از دست می‌دهند به سرشان

می‌زند. بابا نمردی که تو، از دست دادی، فردا

بهترش را پیدا می‌کنی. خداوند که کافل امور است،

خداوند که خودش امور را تکفل می‌کند. برای

نرسیدن به یک مطلبی خیال می‌کنند که دیگر مسئله

تمام است، دو روز که از یک قضیه دیر می‌شود، دو

روز که یک ازدواج دیر می‌شود خیال می‌کنند خدا

دیگر با آنها قهر کرده، ملائکه دیگر فرض کنید سرناسازگاری قرار داده‌اند، دو روز که یک جریان قطع می‌شود دیگر همه عالم و آدم را می‌خواهند وسیله و شفیع قرار بدهند برای اینکه مسئله صورت صحیح متعارف را به خود بگیرد، اینها همه برای چیست؟ اینها برای همین تعلقات است. اگر ما بدانیم که مسئله براساس یک حساب و کتابی است، براساس یک مبنایی است خوب اینطور که نمی‌کنیم. بسیاری از بزرگان اینها به همین قضایا و مسائل مبتلا بودند، به همین مطالب مبتلا بودند گاهی از اوقات، نه گاهی از اوقات، همیشه آنچه را که برای انسان در این دنیا مقدر شده است در راستای صلاح اوست.

انسان باید با تفکر بیشتری به این مطالب نگاه کند، نمی‌تواند مطالب را بسنجد و به این راحتی قضاوت کند گرفتاریهایی که برای افراد پیدا می‌شود این گرفتاریها گُتره نیست و همینطور سرخود برای آنها نوشته نشده. آقا دعا کنید که فرض کنید که ما در دانشگاه قبول بشویم! دعا کنید که فرض بکنید که سر کار برویم! دعا کنید که من باب مثال فلان مورد

که مورد توجه ماست صورت عمل بیوشد! دعا کنید که در فلان معامله ای که می خواهد انجام بشود این معامله نصیب ما بشود و دیگران این را نبرند، دعا کنید که ... تمام اینها همه شرک است و تمام اینها همه ... انسان یک وظیفه ای دارد از کجا رفتن به دانشگاه برای شما به صلاح باشد؟ از کجا انجام این معامله برای شما به صلاح باشد؟ از کجا ازدواج و پیوستن در این نقطه برای شما به صلاح باشد؟ اگر این ازدواج انجام بگیرد شاید دین شما و سعادت شما تحت الشعاع قرار بگیرد چطور که شده، بارها اتفاق افتاده، بارها اتفاق افتاده که ازدواجی بر اساس پیروی از مبانی اسلام و مبانی شرع نبوده است موجب هلاکت و به جهنم رفتن افراد شده است، به جهنم رفتن افراد شده است، بنده خودم در زمان مرحوم آقا شاهد بودم به واسطه ارتباطاتی که ایشان با افراد داشتند و ناظر حوادثی اینچنین بودم در بعضی از موارد ایشان تصریح می کردند چطوری که در یک مورد در جلسه گذشته اشاره کردم که علت هلاکت این شخص عیال اوست. صریحاً می گفتند. علت

هلاکت آن شخص این ازدواج اوست، علت از بین رفتن استعدادهای این شخص عیال اوست. دیگر صریحاً می‌گفتند، دیگر از این بالاتر.

اینها مسائلی است که ما اطلاعی نسبت به این مطالب نداریم خدای متعال از باب رحم و از باب عطوفت برای انسان این مطالب را پیش می‌آورد تا اینکه شیطان انسان را اغوا نکند و همیشه به عنوان زنگ هشدار برای انسان این مطالب باقی بماند و راجع به این مسئله خیلی، الی ماشاءال له میلیونها نفر در تاریخ و بلکه برای هر فردی، برای هر فردی مواردی اتفاق افتاده است که این موارد شواهد زنده ای بر این مسئله است و انسان بعد از مدتها متوجه می‌شود عجب این مطلبی را که تا به حال ناگوار می‌پنداشت چه خیرات و چه برکاتی برای او داشته و اگر اینطور نبود از بین رفته بود و از دست رفته بود، از دست رفته بود. برای شخص خود حقیر موارد اینچنینی در طول زندگی اتفاق افتاد که برای بنده الان روشن می‌شود که اگر اینها نبود من به طور کلی از دست رفته بودم و در یک وادی دیگری قرار گرفته

بودم مطالبی که به ظاهر بسیار مشکل بود و بسیار سخت بود، خواب را از چشمان من ربوده بود بیداریها داشتم شب تا صبح، تمام اینها برای چه بود؟ برای این بود که من در این جریان و در این مجرا قرار نگیرم و الان اگر تمام دنیا را دیگر به بنده بدهند بر اینکه آن شرایط مناسب متوقع و متخیل برای من در آن موقع پیدا بشود عوض نخواهم کرد، ابد! چون حقیقت مطلب روشن شده، گر چه خب مشکل است، سخت است، مهم است.

این ناگواریها و مصائب مسائلی است که می آید (حکمت اینها را می خواهم خدمتان عرض کنم) و انسان را هی از آن انحراف می آورد در این مسیر، از آن طرف می آورد در این جا، هی متوجه می کند.

مرحوم آقا در وقتی که در بیمارستان بودند بنده در خدمتشان بودم. راجع به بیماری چشم، خب خیلی هم ایشان اذیت شدند و ایشان چند بار به بیمارستان رفتند راجع به جهات مختلف، یک روز صحبت راجع به این مسائل بود که خداوند چه

حکمتی دارد که این قسم ... (گفتم خب حالا اینها اگر برای ما باشد مشکلی نیست، بالاخره ما این قدر خراب و خراب کاری داریم که بالاخره باید با همین ...). آخر این چه مسئله‌ای می‌شود که برای افراد و برای اولیاء این قضایا پیش می‌آید؟ آیا صرفاً آنطوری که می‌گویند برای ارتقاء است؟ برای رشد است؟ یا اینکه مطالب دیگری هست و مسائل دیگری هست؟ ایشان فرمودند که هر شخصی در عالم خود مطالبی دارد و یک مسائلی دارد متناسب با خود و در آن عوالم نفس و در آن حجابها گر چه حجابها حجابهای نورانی باشد و حجابهای نفسانی نباشد یک گیرهایی دارد که آن گیرها و آنها برطرف نخواهد شد الا به واسطه این ابتلائات. یعنی اگر تمام کره زمین را طلا کند و به فقرا بدهد این برطرف نخواهد شد، باید این نحوه مسائلی پیدا بشود، از آن مسائل و از آن ظرائفی که هر کسی در عالم خودش نسبت به آن مراتبی که دارد. خب برای ما روشن است چه مسائلی است برای افراد دیگر، افراد دیگر، حتی اولیاء، حتی برای اولیاء برای آنها هم در زوایای سرّ و زوایای وجود

باید یک قضیه باشد شما به مطلب فقط به عنوان یک  
قضیه ساده نگاه می کنید.

رسول خدا فرزندشان ابراهیم از دنیا رفت امر  
معلق شد بر وفات سیدالشهدا یا وفات ابراهیم این  
ابراهیم فرزند رسول خدا، حضرت رسول آمد و  
فرزند خود را اختیار کرد و سیدالشهدا حیات به او  
تعلق گرفت.

ما هم این مطلب را یک مطلب عادی  
می پنداریم، یک مطلب عادی، خب ابراهیم شش  
ماهه بود و از دنیا رفت اولاً خود ابراهیم در همان  
دوران طفولیت این حالت را پذیرفت ما این را الان  
شش ماهه می دانیم، شش ماهه بود، هجده ماهه، یک  
ساله بوده. حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا هجده  
ماهه بود ولی او در عالم خودش با ادراک و با اختیار  
این مطلب را پذیرفت. لذا الان مقام ابراهیم وقتی که  
در مدینه زیارت می کنید نه به عنوان فقط یک فرزند  
یک سال و نیمه باشد، باید به عنوان مقام بزرگترین  
پیغمبر الان به این نظر بیاندازیم، خیلی مقام عظیمی  
دارد، همین فرزند رسول خدا که در آنجا با این نحوه

باید آنجا را زیارت کرد و فرزند رسول خدا را باید زیارت کرد.

اما از آنجا که مطلب به رسول خدا برمی‌گردد رسول خدا در آن عالم خود هیچ مطلبی برای او اتفاق نیافتاده خب پیغمبر است دیگر! پیغمبر هم که این حرفها را ندارد، هزار تا مثل این حضرت ابراهیم برایش مثل این دیوار می‌ماند! نه، آقا این حرفها نیست، خود رسول خدا با گذشت از ابراهیم مقامی را طی می‌کند و مسائلی را می‌پیماید و یک جریاناتی را در نفس خود تغییر می‌دهد به همین راحتی نیست یعنی این راهی است که خدا برای کمترین از بندگان به حسب ظاهر تا بالاترین از بندگان قرار داده است.

این گوی و این میدان، این سفره برای همه گسترده شده. ای رسول ما می‌خواهی به این نقطه بررسی باید یا از ابراهیم یا از حسینت بگذری، این را می‌خواهد، من خدا هستم و مشیت من تعلق گرفته بر اینکه این عمل را انجام بدهی، اَبی ال له انّ یجری الأُمور الا باسبابها جریان عالم تربیت باید با اسباب و با وسائل باشد. رسول خدا اینطور نیست که صبح از

خواب بلند شود تاج رسالت بر سرش گذاشته باشند صاحب مقام شفاعت کبری و ولایت مطلقه ... نه خیر اینطور نیست. اگر اینطور باشد که خدا ظالم است، اینطور نیست، رسول خدا هم همین را دارد و این را خدمت شما بگویم یک روز اتفاقاً مرحوم آقا داشتند راجع به این قضیه صحبت می‌کردند این افرادی که می‌گویند که خب اینها امام بودند دیگر مطلبی نداشتند، کسی که امام است برایش مسئله ای نیست حالا بچه اش بمیرد، عیالش بمیرد، از بین برود سرطان بگیرد، فرض بکنید که مالش از بین برود و سایر مسائل برایش پیدا بشود خب این امام است مصلحت را می‌داند مرحوم آقا می‌فرمودند امام، امام است ولی چوب که دیگر نیست.

امام تعلق دارد، امام احساس دارد، امام ادراک ما را دارد، امام تشنه اش می‌شود، همین آب را باید بخورد حالا اگر این آب شور باشد شما می‌خورید؟ نمی‌خورید این چون امام است باید بخورد؟ نه آقا! امام آب شور بخورد بیشتر تشنه اش می‌شود، امام هم همین جهاز هاضمه ما را دارد امام هم همین

متابولیسمی را دارد که ما داریم، هیچ تفاوتی در این قضیه ندارد. آن هم امام است گرسنه‌اش می‌شود باید غذا بخورد تشنه‌اش می‌شود باید آب بخورد شیرینی را شیرینی می‌فهمد و ترشی را ترشی. ائمه هم همین‌طور بودند. امام رضا علیه السلام به انگور علاقه بیشتری داشتند تا سایر میوه‌ها. حالا فرض کنید که بگوییم چون امام رضا امام است به جای انگور باید قره قروت بخورد؟ نه آقا این که نیست چون امام است ... یا فرض بکنید که زهر هلاهل برای آنها مثل جام شهد است؟ شیرینی برای ما شیرین است برای او هم شیرین است، تلخی برای ما تلخ است برای آنها هم تلخ است، زیباییها برای ما زیباست برای او هم ...

و یک مطلبی است که من دیدم خیلی‌ها اشتباه می‌کنند. خیلی‌ها را من در کتابها دیدم اصلاً به طور کلی از روی نفهمی آمده‌اند کیفیت و سیستم فیزیکی و متافیزیکی امام علیه السلام را جور دیگری تشریح کرده‌اند. یعنی فرض کنید که چون امام است سنگ هم بخورد تبدیل به گلبول می‌شود!! نه آقا

اینطور نیست سنگ بخورد دل درد می‌گیرد باید عملش کند، برو برگرد هم ندارد، زهر بخورد از بین می‌رود و فوت می‌کند. مگر ائمه را با همین زهر شهید نکردند؟ مگر سیدالشهداء را با همین شمشیر نکشتند؟ چه تفاوتی می‌کند؟ هیچ فرقی در این مسئله ندارند. آن وقت چطور می‌شود ما تعلق داشته باشیم آنها نداشته باشند؟ تعلق تعلق الهی است، تعلق لازمه نفس است. وقتی که امام علیه السلام به فرزندش نگاه می‌کند به دیوار نگاه نمی‌کند، به چوب نگاه نمی‌کند، یعنی سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا وقتی که حضرت علی اکبرش از دست رفت همینطوری می‌خندید؟! و انگار نه انگار که پدر است؟ و انگار نه انگار که علاقه دارد؟ و انگار نه انگار که اصلاً مسئله ای اتفاق افتاده؟ چطور دو آهن به هم می‌خورند و شکسته می‌شود او هم فرزندش علی اکبر به همین کیفیت شمشیر بر او خورده و از بین رفته؟

امام علیه السلام تعلق دارد منتهی آن تعلق تعلق خاصی است که حالا عرض می‌کنم که چه

تعلقی از ما انتظار دارد، تعلق دارد، اگر تعلق نداشت  
پس چرا گریه می‌کرد؟ پس چرا در روز عاشورا  
حضرت گریه می‌کرد و اشک از چشمانش می‌آمد؟  
آن هم کی؟ آن هم حضرت علی اکبر که یک تار  
مویش به تمام دنیا ارزش دارد، یک تار مویش به همه  
دنیا می‌ارزد.

این تعلق چه تعلقی است تعلق همین تعلق  
است، تعلق نفس است به یک موجودی که با او  
مرتبط است. اضافه بر این مطلب دیگری را هم بنده  
باید براین اضافه کنم و آن این است که این تعلقی که  
امام علیه السّلام با فرزند خود دارد این تعلق را با همه  
افراد دارد اگر انسان یک فرزند داشته باشد یک تعلق  
دارد اگر دو فرزند داشته باشد دو تعلق دارد سه  
فرزند داشته باشد سه تعلق دارد.

مرحوم آقامی فرمودند کسی که به مرتبه ولایت  
برسد نسبت به افرادی که با آنها ارتباط دارد مانند  
فرزند او می‌شوند. امام علیه السّلام در اقصی مراتب  
تعلق با همه افراد این نحوه تعلق را دارد. لذا یک فرد  
که از بین می‌رود انگار فرزندش از بین رفته، رفیقش

از بین رفته انگار فرزندش از بین رفته، یک فرد عادی  
از بین رفته انگار فرزندش از بین رفته و این را ما  
نمی‌فهمیم، ابدًا، گر چه علامه دهر هم بشویم  
نخواهیم فهمید تا کی؟ تا وقتی که در همان مجرای  
ولایتی انسان قرار بگیرد که امام علیه السّلام در رأس  
آن هرم قرار گرفته است، آن وقت می‌فهمد در دل  
امام چه می‌گذرد و الا نمی‌فهمیم، حالا فقط این  
مطلب را به عنوان یک واقعیت که از اولیای خدا از  
من می‌شنوید بپذیرید انشاء ال له خداوند قسمت  
می‌کند که همه ما متوجه بشویم که سیدالشّهداء  
علیه السّلام وقتی که یکی از اصحابش در روز عاشورا  
شهادت می‌شد حضرت گریه می‌کردند برای او این به  
چه نحو بوده؟ این فرزند خود را می‌دیدند به این  
نحوه البته آن نحوه گریه مسائل دیگری است که اگر  
وقت امروز مجلس با توجه به فرصت کمی که هست  
اجازه بدهد در عرض چند جمله ای مسائل را عرض  
می‌کنم.

بعد مرحوم آقا فرمودند آیا بیننا و بین ال له ما

حاضریم این مقام امامت و ولایت را به ما بدهند با

این همه گرفتاری؟ هیچ وقت نمی‌خواهیم. ما خیال می‌کنیم امام علیه السّلام گرفته نشسته و کیف می‌کند و سر سریر از این طرف بادش می‌زند و از آن طرف برایش انواع ماکولات و مشروبات و نوشیدنیها و نمی‌دانم غذاها و نمی‌دانم اطعمه می‌آورند و او هم تاج ولایت را گذاشته روی سرش ...، نه آقا اینطور نیست.

یک روز از مسئولیت امام زمان را الان به ما بدهند با این افکارها نه! با این افکار و با این تعلّقات یک روز بدهند ما هزار سال می‌خواهیم در روی زمین نباشیم، آن امام است که می‌تواند تحمل کند و اینها را همه را بپذیرد و این ناملايمات را در وجود خود تحمل کند و صبر کند. می‌گویند آی اینها از اولیاء خدا شدند! اینها دیگر مطلبی ندارند! اینها چه ندارند ...

مصیبت‌هایی که برای آنها پیدا می‌شود آن مصیبت‌ها را یک ثانیه ایشان می‌فرمودند افراد عادی نمی‌توانند تحمل کنند، اصلاً نمی‌توانند، نه اینکه مصیبت اصلاً برای آنها تبدیل به یک ماهیت جدای

از این مقوله و به یک شکل دیگری در می آید که هیچ تفاوتی با سایر مطالب نکند، نخیر اینطور نیست این مصیبت ها و این مسائلی که برای انسان پیش می آید حکمتش عبارت است از ترقی و یک فرد وقتی که می خواهد مشغول به دنیا بشود اینها می آیند و به انسان هشدار می دهد و او را متوجه آن نکته های اساسی در زندگی خودش می کند.

لذا بزرگان وقتی که مدتی می گذشت و مطلبی پیش نمی آمد به فکر می افتادند که چه شده؟ قضیه چه شده؟ آیا از رحمت خدا داریم دور می شویم؟ یعنی درست عکس آنچه که ما الان فکر می کنیم. آقا ما ازدواج نکردیم پس از رحمت خدا دوریم! آقا ما زن نگرفتیم پس از رحمت خدا دوریم! آقا ما قبول نشدیم پس از رحمت خدا دوریم! آقا ما در معاملات به آن نقاط مورد نظر نرسیدیم پس از رحمت خدا دوریم! آقا ما چه چه پس ... عکس این مسئله برای آن افراد پیدا می شود.

بنده خود شاهد بودم یکی از فرزندان مرحوم آقای حداد ایشان در طول دوران ازدواج و زندگی

خودش بچه دار نمی‌شد، آن چه کردند او بچه دار نشد، پسر ولی خدا که تمام عالم وجود در اختیار اوست. تا آنجایی که بنده اطلاع دارم بنده نسبت به این مسئله متیقن هستم هیچ شکی در آن نیست. خیلی مسائل ما دیدیم. از خود ایشان هم بنده خیلی مطالب دیدم. دکتر رفتند در محل مسکونی شان رفتند در بغداد رفتند جاهای دیگر رفتند، نمی‌دانم مجالس توسط گرفتند حتی خود ایشان از آقای حداد پدرشان درخواست کردند که مرحوم آقا بروند دعا کنند ایشان می‌روند در حرم دعا می‌کردند. در مجالس ... نشد که نشد.

وقتی که مرحوم آقای حداد از دنیا رفتند یک سال بعد ایشان بچه دار شدند. نباید این طور بشود، همین قضیه برای افراد دیگری هم اتفاق افتاده، همین نحوه گرفتاری دیگر، ناگواریهای دیگر برای افراد دیگر اتفاق افتاده. خود ایشان، خود ایشان راجع به یک گرفتاری که پیش آمده بود به مرحوم آقا فرمودند شما که می‌روید به ایران در یک مجلس‌تان این کار را انجام بدهید نه مربوط به این قضایا، مربوط به یک

مسائل کلی دیگر. چرا باید این نحوه باشد؟ چرا اراده نمی‌شود؟ این شخصی که می‌تواند با یک اراده همه مسائل را حل کند چرا این کار را نمی‌کند؟

مرحوم آقا می‌فرمودند در زمان سابق یکی از همین افراد ظاهراً در زمان عبدالسلام عارف در زمان ایشان آمدند و خیلی تزییقاتی برای مرحوم آیت ال له حکیم وارد کرده بودند به نحوی که آب و برق و تلفن و همه چیز منزل ایشان را بسته بودند و منزل ایشان در محاصره بود و حتی آب نداشتند این خانواده، آب نداشتند، یعنی مرحوم آقای حکیم آب نداشت در منزلشان، اصلاً همه متوجه شده بودند که قضیه چیست. آخر خیلی مسئله مشکل بود یکی از دوستان ایشان که الان هم حیات دارد از کاظمین، منزلش در کاظمین است می‌رود در کربلا خدمت آقای حداد می‌گوید آقا به ما اطلاع دادند ایشان آب در منزلشان نیست، بچه‌هایشان در تشنگی و عذاب هستند خیلی شبها آن هم با یک ... سه چهار روز از این قضیه گذشته بود و به یک نحو خیلی مخفیانه و پر خطر، چون تهدید هم کرده بودند، آب می‌برند در

منزلشان، نه برق، نه تلفن است نه ... آمد پیش آقای حداد که آقا یک کاری انجام بدهید برای ایشان. ایشان فرمودند انشاءال له الان درست می شود خدایا اصلاح کن، همان آن دستور دادند همه چیز تمام شد، هیچی تمام شد گفتند بروید پی کارتتان.

این یکی از مسائلی است که بوده خب دوستان ما دارند تعریف می کنند و امثال ذالک ایشان این کار را در بعضی از اوقات انجام دادند. خب چرا این را ایشان برای خود فرزندشان نکردند اینها مسائلی است که آنها می فهمند جریان عالم مشیت را آنها می فهمند و تشخیص می دهند.

می خواهد بگوید که این جریان جریانی است که برای من و غیر من یکسان است، مشیت الهی بر این قضیه تعلق نگرفته است ما هم که نمی توانیم بر خلاف مشیت الهی اعمال کنیم اگر می کرد همان موقع ده تا هم بچه یک دفعه می آمد ولی این قضیه به این نحو خب نباید باشد به این کیفیت نباید باشد مگر افراد دیگر این کار را نمی کردند؟

مگر در احوالات مرحوم آقای شیخ حسنعلی

نخودکی رحمة ال له عليه مگر در احوالات ایشان ما این مطالب را نمی‌دیدیم؟ یکی از افرادی که الان حیات دارد و در مشهد هست خود او از تصرفات همین مرحوم آقای شیخ حسنعلی خود ایشان وجود پیدا کرده. من در همان سالهای آخر حیات مرحوم آقا بود که بعضی از همین دوستان از اطباء معروف مشهد آمده بودند پیش ایشان و یک شخصی از آنها آمد این قضیه را تعریف کرد البته مرحوم آقا خیلی با لطافت و با ظرافت پاسخ ایشان را دادند ولی خب ما آن لطافت و ظرافت را کنار می‌گذاریم و صریحاً مطلب را مطرح می‌کنیم چون ایشان شأنشان ...

می‌گفت فلان شخص که الان بنده او را می‌شناسم و او را دیده‌ام (آن شخص طبیب داشت به مرحوم آقا می‌گفت، نشسته بودند در همان منزل اندرونی در بالکن و تابستان بود، صبح بود، آمده بودند برای دیدن ایشان) ایشان گفت فلان کس که بنده او را می‌شناسم ایشان مادرش ازدواج می‌کند با پدر ایشان خیلی هم همدیگر را دوست داشتند خیلی هم به هم علاقه مند بودند. سالها از این قضیه

می‌گذرد دو سه سال از این قضیه می‌گذرد و این زن حامله نمی‌شود باردار نمی‌شود بطوری که خب باعث نگرانی می‌شود و کم کم صحبت مسئله طعنه و مطالب دیگر رد و بدل می‌شود تا جایی که اصلاً زندگی به خطر می‌افتد و صریحاً اقوام شوهر با اینکه خود شوهر هم خیلی به عیالش علاقه‌مند بوده صریحاً تهدید می‌کنند که اگر این بچه دار نشود پسر ما مجبور است که عیال دیگری برود اختیار کند و اینها نگران می‌شوند و متأثر می‌شوند خیلی برای اینها قضیه مشکل می‌شود.

این ناراحتی پیدا می‌کند، مطلب به این شکل بوده به طوری که او را عمل می‌کنند و رحم او را بیرون می‌آورند اصلاً دیگر این زن رحم نداشته، این قضیه که اتفاق می‌افتد دیگر فامیل شوهر مصمم می‌شوند بر اینکه جدا بشوند این دوتا و پسرشان برود یک زن دیگر بگیرد، یک عیال دیگر بگیرد تا بتواند بچه دار بشود. نگران می‌رود پیش مرحوم آشیخ حسنعلی و به ایشان این قضیه را می‌گوید ایشان می‌گویند انشاءالله خداوند به ایشان بچه ای

عنایت می کند انشاءال له چند ماه دیگر. می گویند آقا این زن اصلاً رحم ندارد می گوید شما از من بچه می خواهید یا رحم می خواهید؟ شما از من بچه می خواهید بسیار خب بروید تا نه ماه دیگر خدا می دهد و نه ماه دیگر بچه می آید بیرون به همین وضعیت حامله می شود. آخر چه جوری می شود؟ این قضیه اتفاق بیافتد و بعد همین یک بچه و دیگر هم باردار نمی شود، اصلاً رحم نداشته که حالا بخواهد ... و الان هم هنوز در مشهد این شخص زنده است و دیگر به سن کهولت رسیده، یکی می گفت ما با او ارتباط داریم.

خب این کار را آقای حداد نمی کرد، این کار را اولیاء نمی کنند، التفات کردید؟ مسئله خیلی مهم است در حکم اعجاز است، خارق عادت است، دیگر از این بالاتر؟ این که یک انسانی را که از نقطه نظر مادی و از نقطه نظر علل و عوامل مادی امکان تحقق او نیست او را متحقق می کند. مثلاً بالاتر از این دیگر ما نداریم مثل مرده زنده کردن است دیگر حتی بالاتر از او بالاخره در مرده زنده کردن یک

جسدی وجود دارد و یک روح هم وجود دارد او می‌آید آن روح را با این بدن ارتباط می‌دهد، خیلی مسئله مهمی نیست ولی این که در اینجا اصلاً انگار مثل اینکه **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** است، ۸۲ است قضیه یا مثل قضیه حضرت عیسی است **وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ** قضیه مانند اوست که حضرت عیسی گلی درست می‌کرد و می‌دمید اصلاً روحی وجود نداشت. حالا او داشت از مرحوم آقا سؤال می‌کرد آیا کاری را که ایشان انجام داده آیا درست است یا نه؟ مرحوم آقا خب ایشان در آن مقام بزرگوارانه خودشان با یک نحوی حالا شاید یک موقعیتی بوده یا اینکه نظر خاصی بوده یا به اصطلاح قسم خاصی بوده که ... ولی بنده در اینجا خیلی صریح می‌گویم نخیر اولیاء خدا هیچ وقت یک همچین کاری را انجام نمی‌دهند الا در موارد استثناء که خب این قضیه قطعاً جزء آن استثنائات نبوده. همانطوری که ما خیلی مواردی مشاهده می‌کردیم.

این اراده و مشیت الهی چیز دیگری است،

اراده و مشیت الهی و آن خواست الهی را در نظر گرفتن یعنی سپردن اختیار و سپردن اراده به اراده و مشیت او، خدا نمی‌خواهد که شما در زمان حیاتتان فرض کنید فرزند خود و نوه خودتان را ببینید، نمی‌خواهد، بسیار خب نمی‌خواهد الان این نحو قضیه الان به این نحوه اراده پیدا کند حالا جالب اینجاست که تمام قدرت و اختیار در تصرف در عالم را به انسان می‌دهند ولی می‌گویند هیچ کاری نکن این خیلی ... همه را می‌دهند دیگر، می‌گویند هیچ کار نکن! در بعضی موارد اعمال کن در سایر مسائل نمی‌توانی اعمال کنی این می‌شود، آن وقت آن می‌شود آقای حداد، آن می‌شود مرحوم آقا. هر کسی که اینطور نمی‌شود، ما خیال می‌کنیم که اینها خب مقاماتی که پیدا کردند بالاخره اراده خدا تعلق گرفته نه آقا جان دم شتر به زمین رسیده تا اینکه این مسئله صورت خارجی و صورت تحقق پیدا کرده.

مرحوم آقا می‌فرمودند به هر مقدار که خداوند به یک شخص رتبه می‌دهد به همان مقدار او را به ابتلائاتی مبتلا می‌کند این دیگر مسلم است

این ابتلائاتی که لازم ترقی است، آن وقت امام علیه السلام در اینجا راه عبور را برای ما توضیح می‌دهند و می‌گویند در اینکه شما تعلق دارید حرفی نیست، به عنوان دارم اینها را بنده توضیح می‌دهم به عنوان می‌فرمایند من نمی‌گویم که، این تعلقات را در خودت از بین ببر، من نمی‌گویم که تو تعلق نداشته باش و من نمی‌گویم که نظام عالم را بر وفق مراد بگردان همه اینها مطالب غیر صحیح است. آمد از امام صادق درخواست کرد که یابن رسول ال له دعا بفرمایید خدا برای من امتحان بوجود نیاورد! حضرت فرمودند دعای به محال من نمی‌کنم، در قضای حتمی الهی این قضیه هست که خداوند برای همه باید امتحان بیاورد. کاری که من انجام می‌دهم و کاری که تو انجام می‌دهی این است که از روی اصلاح دعا کنیم خدا خودش موفق کند، توفیق بدهد که از امتحان رد بشویم توفیق یعنی همین تحمل برای عبور، تحمل برای عبور، یک روز، دو روز، یک ماه، دو ماه، سه سال، پنجاه سال فرق نمی‌کند این تحمل برای عبور را خداوند به انسان عنایت بکند

این کار را باید انجام بدهی.

حالا امام صادق علیه السلام می فرماید حالا

که جریان این است پس بیا مطلب را برای خودت

آسان بگردان، چطور آسان بگردان با این مبنا که

بدانی همه امور از جانب پروردگار است و تو بنده

هستی وقتی که بنده برای خود چیزی را نمی بیند هان

عَلَيْهِ مَصَائِبِ الدُّنْيَا دِیْگَرِ مَصَائِبِ دُنْیَا بَرای او آسان

خواهد شد صورتش تغییر پیدا کرده، تغییر پیدا

می کند. تعلق وجود دارد تعلق از بین نمی رود ولی

صورتش عوض می شود این ناراحتی و ناگواری که

الان برای من پیش آمده در این معامله فرض کنید که

من الان شکست خوردم در این مسئله اگر این را

بدانیم که مال مال خداست الان می خواهد این مال

را نصیب دیگری کند نصیب دیگری کند اسمش

شکست برای من می شود نصیب من کند اسمش

شکست برای او می شود حالا خدا می خواهد جایش

را عوض کند، هیچ فرق هم نمی کند.

مال سر جایش هست، خاطر همه جمع، مال

از بین نمی رود جایش عوض می شود آن که باید در

جیب او برود می آید در جیب این، این چیزی که باید در جیب این برود می رود در جیب او. این را اگر انسان تحمل کند آن وقت ناراحت می شود؟ ناراحت نمی شود هم اعصابش راحت تر و هم خیالش آسوده تر، مسئله ای پیش می آید ناگواری پیش می آید اگر انسان بداند خداوند مالک است و بخواهد و نخواهد این مطلب را امروز نفهمید فردا به او خواهند فهماند خیلی خب آنچه را باید فردا بفهمیم همین الان بفهمیم آنچه که باید بعد از دو سال دیگر، سه سال دیگر، ده سال دیگر آن طرف متوجه بشویم الان متوجه بشویم آنچه که باید با رفتن به آن دنیا بفهمیم همان را بیاییم الان بفهمیم با خیال راحت زندگی کنیم با فکر آسوده زندگی کنیم.

به این کیفیت اگر اینطور باشد دیگر آرامش داریم، از یک طرف مصیبت برای او سهل شده، از یک طرف نفس او در برابر بعضی از مسائل تضمین شده نفس او یک حالت تضمین و ضمانی پیدا کرده به نسبت به این مراتب حالا مراتب دیگر در جای خود نسبت به اینها دیگر از این مرتبه گذشته است.

این خودش یک پله و این خودش یک مسئله است. این که سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا راوی می آید نقل می کند و می گوید من دیدم هر چه دارد از روز عاشورا می گذرد و این مسائل پیش می آید چهره آن حضرت دارد برافروخته تر می شود اشک می ریزد ولی حالت مصیبت ندارد چهره برافروخته تر است هی نورانی تر است هی وسائل برای او عظمت بیشتری پیدا می کند واقعاً درک قضیه مشکل است.

واقعاً شما تصور بکنید که یک شخص یک پدر بیاید فرزند خرد سالش را بگیرد در بغل خودش و بیاورد و در کنار جمعیت بایستد و از آنها تقاضای سیراب شدن بکند در جلوی چشمش با تیر بزنند و این قضیه برای او اتفاق افتاده، این چه حالی پیدا می کند؟ واقعاً سیدالشهداء در آن موقع چه حالی داشت و چه توجهی داشت؟ عباراتی که از آن حضرت ما در این قضیه می بینیم حکایت از این می کند که در عین تعلقی که به این فرزند دارد، بچه معصوم شش ماهه عبدال له رضیع در عین این تعلق

یک عظمتی در این جا دارد و یک بهاء و جلالی در اینجا آن حضرت در اینجا دارد که این مسئله و هزاران مانند این مسئله در قبال آن عظمت و در قبال آن جلال به حساب نمی آید یعنی وقتی که حضرت خودش را به خدا سپرده و دیگر برای خود چیزی در وجود خود ندیده و خود را در اینجا مانند این بچه و مانند این طفل معصوم در اینجا مشاهده کرده در قبال پروردگار خب این دیگر در اینجا چه مسئله ای می تواند ببیند؟ چه ناراحتی برای او خلاف توقع و خلاف تصور پیش می آید؟ لذا حضرت در اینجا می فرماید که آسان است تحمل این مصائب در دیدگاه و در منظر پروردگار وقتی که خدا دارد می بیند آسان است، ببیند حضرت دارد به ما یاد می دهند، می گویند این قضیه که برای من به این کیفیت پیش آمد ممکن است همین قضیه به یک نحوه دیگر برای شما پیش بیاید.

باید یاد گرفت، به یک نحو دیگر برای

شخص دیگر پیش می آید به قسم دیگر برای افراد

دیگر پیش می آید به یک نوع دیگر برای او پیش

می آید این می شود هان علیه مصائب الدنيا آن وقت  
این مصائب دیگر سست می شود نمی تواند تأثیر  
قارعی بر نفس انسان بگذارد تأثیر کوبنده ای بگذارد  
که انسان را شل کند از تصمیم گیری ها انسان را  
بیاندازد از آن اراده بر حرکت در مسیر، انسان را  
سست کند. چرا اینطور شده؟ چرا؟ آن وقت دیگر  
می خندد اصلاً به قضایایی که اتفاق می افتد، دیگر  
توجه ندارد یک مطلب در ذهن او می ماند و آن  
حرکتش است خودت را به پا، موقعیت خودت را به  
پا اینها قضایایی است که می آید و می رود این مال  
چیست؟ این برای این است که انسان می داند آنچه  
که هست مربوط به اوست و ما همه ملک او هستیم  
و در تحت اراده و اختیار او هستیم. لذا مسائل برای  
او آسان می شود هان علیه مصائب الدنيا تا اینکه از  
این مرتبه انسان می گذرد وقتی که از این مرتبه  
گذشت و به مقام عبودیت رسید اصلاً مصیبت نه تنها  
بر او سست خواهد شد بلکه ماهیت خود را عوض  
خواهد کرد خودش دیگر اصلاً به استقبال می رود.  
اینجا دیگر مقامی است که خیلی اعلاء است

و عالی ترین مقامی است که به قول خواجه زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت. خودش اصلاً به دنبال می‌رود، خودش خودش را در معرض قرار می‌دهد، خودش می‌گوید آقا پس چی شد؟ خودش می‌گوید پس چرا مسئله ای نیست؟ پس چرا قضیه ای اتفاق نمی‌افتد؟ یعنی به یک ادراکی می‌رسد که آن ادراک او را دائماً در حال طلب قرار می‌دهد. هی می‌خواهد بطلبد، هی می‌خواهد بطلبد، هی می‌خواهد تغییر پیدا بکند، هی می‌خواهد نفس خودش را عوض کند، دنبال چاره می‌گردد و دنبال وسیله می‌گردد. نه اینکه فرار می‌کند، آی یک وقت اتفاقی نیافتد، آی یک وقتی آن جور نشود ...

لذا در قضیه کربلا همانطوری که آقای حداد می‌فرمودند به مرحوم آقا نسبت به قضیه کربلا ماهیت مسئله از صورت مصیبت خارج شده بود. این آن سرّی است که ایشان می‌فرمودند و خیلی‌ها نفهمیده نسبت به ایشان مسائل و ردها و انتقادهایی که داشتند این مسئله است که در قضیه روز عاشورا اصلاً مسئله از مصیبت خارج شده بود و مسئله

مصیبت نبود. اصحاب سیدالشهداء می خندیدند  
مسلم بن عوسجه شوخی می کرد پیرمرد شوخی  
می کرد با آن رفیق خودش در شب عاشورا، حضرت  
علی اکبر نسبت به مسائل و به قضایایی که  
می خواست اتفاق بیافتد می فهمیدند دیگر، مسئله  
شوخی که نیست اصلاً حالت استقبال داشتند: کی  
صبح می شود؟ کی این شب صبح می شود؟ و کی این  
مسائل می خواهد اتفاق بیافتد؟ اصحاب سیدالشهداء  
در رفتن به میدان بر همدیگر پیشی می گرفتند،  
می ترسیدند یک قضیه ای اتفاق بیافتد یک وقتی  
شهادت نصیب نشود یک وقتی این مسئله خدای  
نکند یک مطلبی اتفاق بیافتد، یک قضیه حالا  
حضرت بگویند که نرو! یا مثلاً فرض بکنید که یک  
جوری بشود هی دائماً در اضطراب بودند در  
اضطراب، می خواست زودتر برود که مسئله دیگر  
تمام بشود، قضیه به نهایت برسد و آن فزت و رب  
الکعبه ایی که امیرالمؤمنین علیه السلام در محراب  
گفتند، آن فزت و رب الکعبه نصیب این بشود. وقتی  
که شمشیر می خورد دیگر کار تمام است، تکلیف

دیگر تمام است امیرالمؤمنین کی گفت فزت و رب  
الکعبه؟ وقتی دید دیگر تکلیف تمام شد و ابن ملجم  
شمشیر را زد و پرونده دیگر بسته شد اینجا حضرت  
فرمود فزت یعنی به آن مرتبه دیگر رسیدم، آنچه را  
که به دنبالش بودم دیگر حیاضت کردم و بدست  
آوردم.

حالا رفقا خیال می‌کنم آن استعداد و آمادگی  
را دیگر پیدا کرده باشند اگر یک همچین وضعیتی  
برای ما بخواهد بیافتد یک همچین قضیه‌ای نه هر  
جایی، در رکاب سیدالشهداء، التفات کردید؟ در  
رکاب سیدالشهداء یا در رکاب ولی خدا که همان  
وجود نازله امام علیه السلام است با مطالبی که عرض  
شد آیا هی دقیقه شماری نمی‌کنید؟ هی لحظه  
شماری نمی‌کنید؟ لحظه ای که در آن لحظه سعادت  
بر انسان تمام شده، در آن لحظه شیطان کنار رفت و  
اهل سعادت شد، در آن لحظه امام علیه السلام انسان  
را دیگر گارانتی کرده و تمام، تمام شد.

آیا در این زمان لحظه شماری ندارد؟ آیا  
شادی ندارد؟ آیا انتظار کشیدن ندارد؟ پس می‌بینید

مصیبت چهره خودش را عوض کرد تبدیل به عروسی شده، تبدیل به جشن شده تبدیل به شاد کامی شده، اصلاً در روز عاشورا از افراد عمر سعد می‌گویند انظروا علی حال هذا الرَّجُل لا یبالی بالمصائب نگاه کنید ببیند اصلاً تنها چیزی که به نظرش نمی‌آید مرگ است. چکار دارد می‌کند؟ می‌گوید الی هولاء یا به خود سیدالشهداء اشاره می‌کند در دو بیان اصلاً به اینها نگاه کنید به این اصحاب نگاه کنید اصلاً خودشان را دارند می‌اندازند توی دل ما، خودشان را اصلاً دارند می‌اندازند در این آهن و تیر و شمشیر و این اصلاً می‌اندازند خودشان را مانده بودند که قضیه چیه؟

آن احمقها و بیچاره‌ها نمی‌دانستند که برای اینها مطلب عوض شده، آنها دارند فرار می‌کنند اما اینها دارند به استقبال می‌روند، آنها این را جام زهر می‌دانند و این جام شهد دارد می‌بیند، وقتی که حضرت قاسم می‌گوید احلی من العسل از عسل شیرین تر است بی خود نمی‌گفته، یعنی می‌فهمید و می‌گفت، ادراک می‌کرد این مسئله را و می‌گفت،

سیزده سالش بود ولی می فهمید فهمی را که بزرگان هفتاد ساله ما هم نداشتند، می فهمید که این مطلب را داشت می گفت. او ادراک می کرد این مسئله را و می گفت احلی من العسل اینجاست که دیگر گریه انسان بر سیدالشهداء گریه بر مصیبت نمی شود اشک از چشمان انسان می آید اما این اشک بر حسرت است بر حسرت است نه اشک بر اینکه آی چرا شمشیر زدند الان خون دارد به صورتش می آید.

یک وقت من این مطلب را عرض کردم مردم چگونه می پندارند، اگر سیدالشهداء علیه السلام با مرگ طبیعی از دنیا می رفت اینقدر ما سینه می زدیم برایش یا نه به زور هم یک مجلسی می گرفتیم حالا نعوذ بال له نعوذ بال له فرض کنید که مثل مجالسی که برای امام هادی یا امام باقر علیه السلام ... که خب می گویند یک سمی خوردند و بس چرا؟ چون حتماً برای امام حسین اینطور شد چون شمشیر زدند چون تکه تکه اش کردند چون فرزند شیرخوارش را با تیر زدند چون فرزند برومند و بزرگش حضرت علی اکبر را اینطور کردند چون ذراریش را به این کیفیت

تمام اینها این قضیه را مصیبت نگاه کردن است و هر مقدار که مصیبت بیشتر بشود بیشتر بر سرمان می‌زنیم، حالا اگر امام حسین را با یک ضربه شمشیر زده بودند اینقدر توی سرمان می‌زدیم؟ نه. ولی چون با تیغ به پیشانی زدند، چون با تیر به قلب زدند چون این کیفیت به شهادت رساندند، چون بدنش را زیر اسبها انداختند، چون این کار را کردند هی داد بیشتر هی فریاد بیشتر هی تحریک کردن بیشتر. نگاه کنید مجالسی که دارید می‌بینید دیگر. آی فلان آی آنطور، آی داد آی بیداد کردن حنجره خودشان را هم پاره می‌کند که چی؟ که هی مصیبت بیشتر شده اولیاء خدا به این قضیه نگاه می‌کنند چه نور بیشتری! چه عشق بیشتری چه بهاء بیشتری! چه رفعت بیشتری! چه رتبه بیشتری! چه الطاف بیشتری! چه عنایات بیشتری! چه تقرب بیشتری! و چه وحدت بیشتری! هی به آن کیفیت دارد نگاه می‌کند، آنها به این کیفیت، این معنا و مقصود مرحوم آقای حداد و مرحوم آقا رضوان ال له علیهما در

کتاب روح مجرد است که بی خبران این نکته را در نیافتند و به انتقاد پرداختند که در جریان کربلا مصیبت چهره ماهوی خود را تغییر داده، هویتش همان است.

هویتش همان وجود خارجی است، ماهیتش و حد و رسمش تغییر پیدا کرده ما این را مصیبت می‌پنداریم او ترقی دارد می‌بیند استقبال می‌کند ... البته این فیا سیوف خذینی کلام سیدالشهداء نیست. یک وقتی اشتبهاً این مطالب را نگیرید. دیده شده در بعضی از اعلانات و پرچمها می‌نویسند که ان کانَ دینُ محمدٍ لا یستقیم الا بقتلی فیا سیوف خذینی که از حضرت سید الشهداء نقل می‌کنند این مطلب مربوط به حضرت نیست. بلکه مربوط به یکی از واعظین مصری است که اشتبهاً نقل می‌کند، خوب البته عباراتی در این زمینه هست اما این عبارت عبارت مربوط به سیدالشهداء نیست و کسی به عنوان سیدالشهداء هم نقل نکند این عبارت را.

این استقبالی که سیدالشهداء دارد از این جریان می‌کند استقبال از لطف است استقبال از

مقامات است استقبال از تسلیم است، استقبال از رضاست. تا وقتی هم که از روی زین به زمین می‌افتد روی خاک می‌افتد حضرت سرش را می‌گذارد روی خاک و می‌گوید تسلیم بر ضائق تا آن دم آخر تا آن دم آخر دست بر نمی‌دارد و از آن مرام تعدی نمی‌کند از آنچه را که امضاء کرده دست بر نمی‌دارد تا لحظه آخر. این می‌شود تبدیل مصیبت، تبدیل مصیبت این است خب راجع به این مطلب الحمدلله رفقا و دوستان تا آنجایی که باید مطلب مشخص بشود مسئله را دریافتند و کلام امام صادق علیه السلام نسبت به عنوان خب در اینجا نسبت به این قضیه دیگر مطلب و شرح و بیان تمام شد و نکته و قضیه برای دوستان خب روشن بود ولی یک قدری بیشتر و واضح تر شد.

ماه رمضان را در پیش داریم ماه بسیار مهم و ارزشمند که در طول سال فقط یک ماه را خداوند نصیب ما کرده در طول سال انسان مستحب است که در هر ماه سه روز روزه بگیرد اما آن روزه ای که در آن موقع می‌گیرد با روزه ای که در ماه رمضان

می‌گیرد تفاوت دارد. انگار خداوند در ماه رمضان رحمت خود را برای بندگان خیلی وسیع کرده خیلی باز کرده و نسبت به ماه رمضان بزرگان خیلی عنایت داشتند. ماهی است که به فرمایش رسول خدا دعیتم فیهِ الی ضیافَةِ ال له در این ماه به ضیافت خدا دعوت شدیم یعنی رسول خدا واقعیتی که دارد خودش ادراک می‌کند دارد به ما می‌گوید که این ماه را نباید از دست بدهی، تا سال دیگر معلوم نیست کی زنده می‌ماند یا نمی‌ماند یا توفیق برای سال آینده چیست؟ فعلاً خداوند این ماه را باز کرده و باب رحمت خودش را در این ماه باز کرده.

حضرت فرمودند ملعون آن کسی است که این ماه بر او بگذرد و مشمول رحمت خدا نشود. خیلی عجیب است خیلی عجیب است، این عبارت عبارت عجیبی است یعنی آنقدر خداوند در این ماه از وسائط و وسائل برای رحمت و برای بخشش در این ماه ریخته که مگر کسی با عناد و با غرض بیاید پشت کند با عناد بلند شود بیاید تأکیدها در این زمینه بسیار زیاد بوده سفارشات که بزرگان داشتند خیلی

بوده مرحوم آقا همیشه قبل از این ماه توصیه داشتند برای افراد که سعی کنید آنچه که مورد نظر اولیاء و مورد نظر رسول خداست ... نه صرفاً یک گرسنگی دادن و بعد به انتظار کشیدن برای اینکه کی افطار می‌شود. مردم می‌گویند خب بالاخره واجب شد آمدیم وارد در ماه رمضان شدیم قضیه انشاء ال له تمام می‌شود روز اول می‌شمارند خب بیست و نه روز دیگر مانده روز دوم را می‌شمارند و همین طور می‌گویند نصفه می‌گذرد می‌گویند خب دیگر چیزی نمانده دیگر.

حالی ما باید داشته باشیم که بر هر روزی که از ما می‌گذرد باید مصیبت از دست دادن یک روز در ما باشد که یک روز گذشت و یک روز به اتمام ماه رمضان نزدیک شدیم این حال اگر برای ما باشد چطور می‌شود انسان این حال را تأمین بکند؟

غذا به مقدار باید بخوریم معده خود را سنگین نباید بکنیم در ماه رمضان مراقبه خود را باید بالا ببریم ارتباط با افراد مختلف و صحبت‌های مختلف اثرات روزه را در انسان از بین می‌برد، نشستن و

صحبت کردن در مسائل دنیوی اینجا چی شد؟ آنجا چی شد؟ فلان، کشور چه اتفاقی افتاد و این قضایا هیچ به درد ما نمی خورد، هیچ، اصلا، این را به رفقا بگویم بدانیم یا ندانیم اوضاع عالم بر وفق خودش می گذرد این وسط کلاه سر ما رفته. نشستن و صحبت کردن و اینجا چی شد و آنجا چی شد و این آمد و آن رفت و فلان و این چیزها تمام اینها خساراتی است که متوجه ما و شما خواهد شد ما باید به کار خود پردازیم، صحبت کردن های بی جا ارتباط با افرادی که اهل دنیا هستند مسائل را به مطالب روزمره گذراندن، هر چه سعی کنیم کمتر در این ماه صحبت کنیم این زبان را ببندیم کمتر صحبت کنیم، فقط به مطالب ضروری پردازیم صحبت کردن عادی حالا در باب صمت که انشاءال له بعدها اگر خداوند قسمت کند برسیم در آنجا توضیح می دهیم که صحبت کردن عادی آن ذخیره انسان را تهی می کند حالا به غیبت و تهمت و اینها که خدای نکرده به آنجاها بگذرد که آن که یک مسئله دیگری دارد.

همین صحبت کردن های عادی: کجا رفتی؟

کجا آمدی؟ کی سر کار رفتی؟ کی برمی‌گردی  
منزل؟ امشب کجا می‌روی؟ نگوئیم، تجربه کنید. از  
صحبت کردن های زیاد، ارتباط با افراد، آنهایی که  
اهل دنیا هستند به اخبارهای بی نتیجه و مسائل بی  
توجه و غیرمفید توجه کردن و گوش دادن، تفکر در  
خود و به حال خود پرداختن، اذکار را گفتن به ذکر  
لا اله الا الله انسان در طول روز مشغول باشد اگر هم  
نمی‌تواند در میان جمع هست می‌خواهد ذهن  
خودش را منصرف کند در دل خود بگوید و ذهن  
خودش را از جمع بیرون ببرد آن تأثیرات نسبت به  
او کمتر خواهد شد اغلب شبها را مقدار معظم از شب  
را به بیداری گذراندن مخصوصاً نزدیک به اذان صبح  
یکی، دو ساعت حداقل نزدیک به اذان را انسان بیدار  
باشد به تلاوت قرآن و به نماز مشغول باشد، نماز را  
با صوت بخواند آهسته نخواند نور ملایم و کمی در  
اتاق باشد و قرآن بخواند و در نمازهای خود قرآن را  
از رو بخواند یک سوره را در نظر بگیریم یک سوره  
را به قسمتهای مختلف ... (مطالبی که عرض می‌کنم  
مسائلی بوده که بزرگان برای بخصوص ماه رمضان

این مطالب را تذکر می‌دادند) عطر استعمال کند و بداند که در شبهای ماه رمضان خداوند متعال قسمتهای خاصی را نصیب بندگان می‌کند و آن روزه ای را که در روز گرفته است در شب تثبیت می‌شود.

مبادا! عمده شب را به خواب بگذرانید برای خواب وقت زیاد دارید بخصوص برای شبهای ماه رمضان، تلاوت ادعیه ای که مأثور است در این ماه بسیار مؤکد است و همینطور قرائت قرآن که رسول خدا فرمودند این ماه انفاسکم فیه تسبیح نومکم فیه عبادة نفس که می‌کشید خداوند در این ماه تسبیح خودش قرار می‌دهد اگر خوابی برای رفع کسالت برای انسان در این ماه عارض می‌شود خداوند به حساب عبادت می‌گذارد معنایش این است که انسان خودش را در موقعیت استجلاب انوار الهی قرار بدهد دیگر در آن صورت خوابش هم مانند عبادت خواهد شد حرکاتش در آنجا تبدیل به عبادت خواهد شد. خلاصه نعمتی است که خداوند عطا کرده. چه نعمتی؟

مگر مرحوم آقا فرمودند در کتاب خودشان که مرحوم آقای حداد بعد از گذشت ماه رمضان به عنوان تشکر از الطاف الهی که این نعمت نصیبشان شده زیارت دوره می‌کردند زیارت أعتاب مقدسه می‌کردند، چه معنایی را ادراک می‌کردند آنها در این قضیه؟ فقط انسان یک ماه گرسنه‌گی بکشد این هم شد ضیافت؟ دعیتُم فیهِ الی ضیافة ال له انسان یک ماه امساک کند و همین؟ انسان بیاید و از این گرسنگی در این ماه بخصوص استفاده را بکند به آن نقطه ای که آنها در آن نقطه قرار دارند انسان خودش را نزدیک کند و بگذارد که حداقل آثار این ماه تا ماهها در وجود او باقی بماند، آن وقت این تشکر را هم دارد، تشکر از اولیاء، تشکر از ائمه معصومین، زیارت آنها برای رسیدن به این نقطه خلاصه مطلب مرحوم آقا می‌فرمودند طبق دستور بزرگان در این ماه انسان باید بر کنار قلب خودش بایستد مانند یک نگهبان و غریبه‌ها را از ورود در قلب حاجز باشد مانع باشد، نگذارد کسی به غیر از او به قلبش وارد بشود، نگذارد خطوراتی به ذهنش بیاید آن مسائلی

که در گذشته در طول روزمره در طول ماهها برای او بوده، نگذارد در این ماه باشد، مواظب بر قلب و مواظب بر خودش باشد و این دل را که حرم و حریم الهی است برای صاحب خانه محفوظ نگه دارد. انشا ءال له امیدواریم خداوند متعال ما را موفق کند که اینچنین روزه بگیریم و اینچنین از نعمتهای ضیافت الهی برخوردار باشیم.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ